

به جای سخن سردبیر

۱۵ خرداد زمینه‌های تبلور یک آرمان تاریخی

و گشودگی زبان دین در حوزه سیاست

دکتر مظفر نامدار^۱

◆ مقدمه

می‌گویند فلسفه، فعالیت مداوم ذهن انسان است و تقسیمات میان ادوار تاریخی همیشه تا اندازه‌ای از سر ذوق شخصی و غیر واقعی است. اما در تاریخ ایران مرحله‌ای که با جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز و به انقلاب اسلامی ختم می‌شود وحدت حقیقی مشخصی دارد که این وحدت از سر ذوق نیست. این مرحله از تاریخ ایران دوران مهم سازنده فلسفه سیاسی جدید

۱. دکترای علوم سیاسی

است که در آن انحطاط نظام شاهنشاهی، پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی حکومت مشروطه سلطنتی از یک طرف و ناکامی و ناکارآمدی مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون (که بر پایه تقلید و تحقیر و تعطیلی عقل ایرانی قرار گرفته بود) از طرف دیگر، پیش‌فرض اساسی است.

در سراسر دویست سال اخیر، زیر سیطره سازش آشکار و پنهان نظام استبدادی و دیکتاتوری پادشاهی با جریان منورالفکری غرب‌گرا، عقل ایرانی مسلمان در ساحات مختلف و موضوعات متعدد تحول و دگرگونی؛ زیر سلطه و سیطره روش‌های اصحاب غرب‌گرایی تجدید و ترقی قرار داشت. در تمام این دوران ملت ایران به رهبری عالمان دینی مبارزه طاقت‌فرسایی را با سه رکن بردگی جدید یعنی: نظام استبدادی، روشنفکری غرب‌گرا و استعمار در همه جبهه‌ها آغاز کرد. اما تا قبل از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اسلوب مبارزه و راهی که ذهن ایرانی می‌پیمود و روشی که با استفاده از آن افکار خود را بیان می‌کرد هنوز متعلق به لوازم دنیای قدیم بود نه تعلقات دنیای جدیدی که زیر سیطره مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون شکل گرفته بود.

درست است که در طول این صدسال جنبش‌های باشکوهی مثل جنبش تحریم، جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و غیره به رهبری عالمان دینی علیه استبداد و استعمار و حامیان غرب‌گرایی آنها به وقوع پیوسته بود و باعث ایجاد موانع جدی در مقابل حرکت شتاب‌زای سقوط ایران در دامن سیاست‌های استعماری غرب شد؛ اما چنان‌که امروز به نظر ما می‌رسد، آن حرکت‌ها به تمام معنا نمی‌توانست ساختار نظام پادشاهی و سلطنت و ساختار غرب‌گرایی ساده‌لوحانه را در ایران از هم بپاشد و طرحی نو در اندازد.

از همه مهم‌تر، تا قبل از جنبش ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اقتدا و مراجعه دائم رهبران دینی و سیاسی جامعه ما به حجیت نظام سلطنتی در آن شرایط ایران، علی‌رغم اعتقاد راسخ به عدم مشروعیت و عدم اعتقاد دینی و تاریخی به این نوع حکومت، برای ما غیرطبیعی بود. ادراک این نوع حکومت با توجه به نوع اعتقاد شیعیان و نوع لفظ و شیوه برهانی که برای لزوم پیروی از

نظام سلطنتی با همه ساختارهای ضد عقلی و ضد دینی که در درون خود داشت برای عقلانیت و عدالت‌خواهی ایرانی نامأنوس بود.

این طور به نظر می‌رسید که حتی نوابغی مانند میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، حاج‌آقا نورالله اصفهانی، آیت‌الله مدرس، آیت‌الله کاشانی و سایر عالمانی که رهبری جنبش‌های اجتماعی یکصد ساله اخیر ایران را در دست داشتند وقتی می‌خواستند در زبان خود برای پیروی حتی مصلحتی از نظام سلطانی به استدلال مبادرت ورزند، در تعامل خصلت واقعی و ماهیت ذاتی ضد عقلی و ضد دینی این نوع حکومت به تقلا می‌افتادند. راه استدلال از یک زبان که عقل و منطق و دین بود به زبان دیگر که زبان توجیه و مصلحت و سکوت و سازش بود، علی‌رغم قرن‌ها استعمال، آن طور که بعدها امام توانست زبان دین را در حوزه سیاست باز کند، واقعا هموار نشده بود.

به همین جهت و بعضی جهات دیگر که در حوصله این گفتار نیست، امام خمینی و مقطع تاریخی ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ را چنان‌که باید به عنوان سرحلقه عصر جدیدی در تاریخ تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی ایران، دنیای اسلام و جهان دانست که پیوسته تا امروز ادامه داشته است و در آینده نیز پیرامون این سرحلقه نظریه‌های متنوعی خواهد آمد.

◆ گشودگی زبان دین در سیاست

امام در حوزه سیاست زبان جدیدی ابداع کرد که ساده، صریح و از اصطلاحات فنی و فریبنده اصحاب مدرسه سیاسی (گفتمان‌های رسمی سیاست و اسکولاستیک‌های سیاسی) کاملاً آزاد بود. سیاست در این زبان قسمت مخصوصی از ادبیات دینی شد و این زبان بی‌تردید در آینده‌ای نه چندان دور کانون بازاندیشی و بازپروری تمدن اسلامی در ایران خواهد گردید.

حقیقت نیز نباید غافل شد که جنبه تحولی بعضی از دوره‌ها نسبت به ادوار پیشین بیشتر، عمیق‌تر و دقیق‌تر است، دوره‌ای که در تاریخ ایران با ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد و با ۲۲ بهمن سال ۵۷ به دگرگونی‌های عظیمی رسید، از جنبه معرفتی در حوزه سیاست، اجتماع، فرهنگ و باورهای دینی یک شاخصه ویژه داشت و آن شاخصه ویژه این بود که این دوره با اندیشه‌ها و آرمان‌هایی که امام خمینی مطرح می‌کرد، علاقه داشت که خود را در بازگشت نهایی به اوضاع و احوال عقلانی و شرعی پیوسته بازسازی نماید چنان‌که گویی آن احوال را تجدید می‌کند.



یکی از نتایج مفید و مثبت جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که اثبات شد گناه قربانیان دست‌اندازی‌های مستمر به منافع ملت ایران، به گردن نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران هم‌پیمان این نظام است.



دوره نوزایی اندیشه سیاسی دینی در ایران در نخستین حرکت خود با شتاب بسیار، ابتدا نابودی نظام شاهنشاهی و همه لوازم بقای این نظام یعنی منورالفکری غرب‌گرا و استعمار مدرنیته و سلطنت را انکار کرد. این اولین شرط بازگشایی این زبان جدید در حوزه سیاست بود.

مجادله موسوم به تقابل سنت و مدرنیته در ایران دوران قاجاریه و پهلوی، دستورالعمل‌های ساده‌ای برای توجیه

کردارهای جنایتکارانه و خیانت‌بار جریان‌های غرب‌گرا، حفظ امتیازات آنها در ساختار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور، اعمال خشونت‌بار قدرت دولتی در داخل و بسیاری از تبهکاری‌های دو قرن گذشته در زیر سایه پیوند روشنفکری و قدرت دولتی فراهم آورد.

توجیه‌گران وضع موجود بی‌آنکه لحظه‌ای زحمت فکر کردن به خود بدهند و یا دلیل مثبتی به مردم ایران ارائه دهند به گونه‌ای خودکار و خودانگیخته و خودباخته در جهت سیاست‌های

پرونده مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن باید به طور کامل در ایران به بایگانی تاریخ و بیش از آن به زباله‌دانی تاریخ سپرده می‌شد و حافظه‌ها از هراس افکنی، تجاوز، جنگ‌های امپریالیستی، تهاجمات ایدئولوژیکی، تهاجمات اقتصادی، جهانی شدن و جنایاتی پاک می‌شد که تلفات و قربانیان انسانی هولناکی را در جهان و ایران به نام مدرنیته سبب شده بود. اما سنت سرسپردگی غرب‌گرایان سکولار در ایران گویی سنتی تبدیل‌ناپذیر است و تقدیر جدایی ذاتی شبهه روشنفکران غرب‌گرا از جامعه و ملت خود گویی تقدیری محتوم و گریزناپذیر می‌باشد.

رژیم استبدادی و دیکتاتوری و منافع امریکا و اروپاییان قرار داشتند.

اما پشت صحنه داستان بی‌فایده‌گی و بی‌پایگی این سیاست‌ها برای ملت ایران در نیمه دوم سال ۱۳۴۰ پس از جریان‌های اصلاحات ارضی و نابودی بنیه‌های کشاورزی ایران کم‌کم آشکار و در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و وقایع بعد از آن که در نهایت به تبعید رهبر جنبش اجتماعی، سیاسی و مذهبی ایران یعنی حضرت امام خمینی(ره) منجر شد، برملا گردید و ملت ایران متوجه تغییر مسیر اساسی چرخش‌های ایدئولوژیک پیوند «استبداد و روشنفکری» در فراز و فرودهای ملال‌آور دوران مواجهه سنت و مدرنیته در ایران شد.

یکی از نتایج مفید و مثبت جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که اثبات شد گناه قربانیان دست‌اندازی‌های مستمر به منافع ملت ایران، به گردن نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران هم‌پیمان این نظام است.

با ناپدید شدن غرب و سقوط نظام مشروطه سلطنتی در ایران متأسفانه نظام توجیهی جریان

منورالفکری و غرب‌گرایان سکولار روش منسوخ شده پیشین را که مبتنی بر پایه‌های تقلید و تعطیلی تفکر و اندیشه و ترساندن مردم از عدم پذیرش نسخه‌های تجدد و ترقی غربیان بود، بی‌کم و کاست ادامه دادند. پرونده مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن باید به طور کامل در ایران به بایگانی تاریخ و بیش از آن به زباله‌دانی تاریخ سپرده می‌شد و حافظه‌ها از هراس‌افکنی، تجاوز، جنگ‌های امپریالیستی، تهاجمات ایدئولوژیکی، تهاجمات اقتصادی، جهانی شدن و جنایاتی پاک می‌شد که تلفات و قربانیان انسانی هولناکی را در جهان و ایران به نام مدرنیته سبب شده بود. اما سنت سرسپردگی غرب‌گرایان سکولار در ایران گویی سنتی تبدیل‌ناپذیر است و تقدیر جدایی ذاتی شبه روشنفکران غرب‌گرا از جامعه و ملت خود گویی تقدیری محتوم و گریزناپذیر می‌باشد.

هر آنچه در ایران در دو‌یست سال اخیر روی داده محصول ناکارآمدی و ناتوانی مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون غرب‌محور در ایران بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکست این جریان باید همه آنها پشت سر گذاشته می‌شد. اما غرب‌گرایان سکولار ایران در همه اشکال دینی و ضد دینی و روشنفکر دینی و ملی مذهبی و غیره بی‌آنکه درسی از این وقایع بیاموزند و این درس را راهنمای آینده خود و کشور خود سازند اکنون با شکوه و سربلندی ساده‌لوحانه‌ای به سوی آن می‌روند و با ترس و نگرانی به پیروزی‌های دشمنان اصلی خود، یعنی ملت ایران که ناخواسته است به وعده‌های اتوپیایی و تخیل‌های احمقانه آنها دل بسپارند و خود را به سطح معیارهای مادی، ضد اخلاقی، ضد انسانی، ضد آزادی و ضد عدالت و معنویت غرب برسانند نگاه می‌کنند و حسرت می‌خورند که «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت!» چرا ملت ایران تحت تأثیر سیاست خارجی شرورانه واشنگتن نیست! و به سادگی این سیاست شرورانه و جنگ‌افروزانه را نادیده می‌گیرد و انگیزه‌های انسان‌دوستانه! امریکا در افغانستان، عراق و سایر نقاط اشغالی را درک نمی‌کند.

خطری که امروزه جریان‌های شبه روشنفکری ایران را بیش از گذشته تهدید می‌کند و این خطر دامن ملت ایران را نیز خواهد گرفت و بر سیاست‌های آزادیخواهانه، عدالت‌طلبانه و

انسان‌دوستانه جمهوری اسلامی نیز بی‌تأثیر خواهد بود، خطر حسن نیت ساده‌لوحانه است. این خوش‌بینانه‌ترین تصویری است که می‌توان درباره این جریان ابراز کرد. چگونه امکان دارد ارتش‌هایی که به سرزمین‌های دیگر فرستاده می‌شوند دلایل انسان‌دوستانه داشته باشند؟!

چگونه می‌توان با دستور دادن به دیگران سرمشق آنها شد؟! چگونه می‌توان با تحقیر ملت خود و متهم کردن این ملت به انواع صفات رذیله، الگوی تجدید و ترقی برای آنها نوشت؟ این همان حسن نیت ساده‌لوحانه جریان‌های شبه روشنفکری در تاریخ دوپست‌ساله اخیر است.

دقیقا مرز تفاوت جنبش ۱۵ خرداد و نتیجه نهایی آن یعنی انقلاب اسلامی و سایر حرکت‌ها و جریان‌های شبه مذهبی و غیر مذهبی در تاریخ تحولات ایران در همین حسن نیت ساده‌لوحانه است.

امام وقتی در نیمه دوم سال ۱۳۴۰ به طور رسمی در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی وارد صحنه رهبری جنبش اجتماعی ایران شد، آگاهی دقیقی از این پیشینه تاریخی داشت. به دلیل همین آگاهی است که می‌بینیم هیچ‌گاه ماهیت خواسته‌های امام در حوزه سیاست در طول نزدیک به ۱۷ سال مبارزه قاطع با نظام مشروطه سلطنتی و شبه روشنفکران وابسته به آن تغییر نکرد. همان اصول و قواعدی که در ۱۵ خرداد سال ۴۲ در رأس خواسته‌های جنبش بود در انقلاب اسلامی نهادینه شد و از دل آن، نظام جمهوری اسلامی استخراج گردید.

بسیاری از جریان‌های مدعی مبارزه فریب سیاست‌های غربیان در شعارهای توسعه‌گرایی، حقوق بشر، آزادیخواهی و حکومت قانون را خوردند و هیچ‌گاه به عملکرد دولت‌های غربی در پایبندی به این شعارها در برخورد با نظام جنایتکار پهلوی توجه نداشتند و یا شاید در ذات خود به این روش‌ها معتقد بودند ولی از ابراز آن در میان مردم وحشت داشتند ولی امام از اساس نه تابع این حسن نیت ساده‌لوحانه بود و نه عوام‌فریبی‌های روشنفکرانه را قبول داشت.

شاید یکی از دلایل متعددی که ایالات متحده امریکا و غرب با تمام جوهش به ناگهان خود را در مواجهه مستقیم با تمدن ایرانی - اسلامی دید در حالی که هرگز آمادگی لازم را نداشت ناشی از همین زبان‌شناسی ویژه امام خمینی در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و علم سیاست بود.

به عنوان مثال درباره هوشمندی امام در رهبری جنبش اجتماعی ایران می‌توان به شناخت دقیق ایشان از ماهیت متفاوت انقلاب سفید با تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره کرد.

در جریان اصلاحات ارضی و دنباله آن انقلاب سفید که بسیاری از جریان‌های روشنفکری ایران و حتی جریان‌های مذهبی نیز تصور می‌کردند تحولات مثبت بزرگی در ایران اتفاق افتاده است و امیدوار بودند که شاه به عنوان زمامدار این تحولات آثار کهنگی و فرسودگی را از زندگی فرهنگی و اقتصادی ایران به کلی

محو سازد.^۱ یا بر این باور بودند که بر اساس قوانین مملکتی و با حفظ رژیم مشروطه سلطنتی که با اعتنا به وضع خاص ایران از نظر جامعه‌شناسی متناسب‌ترین شکل حکومتی بود بتوانند به اصلاحاتی در شئون مختلف دست بزنند.^۲ امام در اوج اقتدار نظام مشروطه سلطنتی در برگزاری رفراندوم انقلاب سفید، فریب این اصلاحات ظاهری را نخورد و در سخنان اواخر دی‌ماه ۱۳۴۱ در جمع جمعی از مراجع عظام و علمای قم می‌فرماید: «توطئه حساب شده‌ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. باید توجه داشت که این حادثه را نمی‌توان با غائله تصویبنامه مقایسه کرد و به همان ملاک، نسبت به این ماجرا

۱. ر.ک: شریعتی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۷۴.

برخورد نمود.»^۱

امام چه چیزی را پشت اصلاحات ارضی و انقلاب سفید می‌دید که بسیاری از تحصیلکرده‌های داخل و خارج، آن هم در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌دیدند؟!

این دورنگری تاریخی و تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی رخدادهای انصافا یکی از ویژگی‌های بارز امام بود که در کمتر روشنفکری در ایران وجود داشت. با وجودی که امام تحصیلات کلاسیک دانشگاهی در حوزه علوم اجتماعی، تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی نداشت و در ظاهر مقایسه‌های تاریخی درباره فرآیند صورت‌بندی‌های طبقاتی و اجتماعی، ماهیت قدرت و سیاست و خطوط همگرایی و واگرایی و بسیاری از این مفاهیم و اصطلاحات را در هیچ مکتب دانشگاهی نیاموخته بود، بالاتر از همه جامعه‌شناسان دارای معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق بود و ساز و کارهای تغییر و باز تولید جامعه ایران را به خوبی می‌شناخت و ساختارهای پنهان درون جامعه را که خواسته و ناخواسته امیدها و آرمان‌های جامعه را نقش

بر آب می‌کرد درک می‌نمود. می‌دانست جامعه ایران و ساختار سیاسی و اجتماعی آن چگونه کار می‌کند و چگونه تغییر می‌یابد. بر اساس همین شناخت تاریخی و جامعه‌شناسی بود که وقتی جریان انقلاب سفید و آن رفراندوم کذایی مطرح شد امام فرمودند این غائله را نمی‌توان با ملاک‌ها و معیارهای غائله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تجزیه و تحلیل کرد.

نخستین زمزمه‌های انقلاب آزادیخواهی و عدالت‌طلبی در ایران در دل مذهب زابیده شد نه در دل گرایش‌هایی که داعیه انقلابی‌گرایی داشتند و کسی که با تعلیماتش در این انقلاب پیروز شد امام خمینی بود نه روشنفکران مدعی رهبری جنبش‌های اجتماعی.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۲۳.

امام می‌دانست «آن غائله بر حسب ظاهر به دولت مربوط می‌شد و طرف حساب دولت بود. شکست دولت نیز به پای دولت محسوب گردید و به ساختار و نظام مشروطه سلطنتی و نظام پادشاهی خلی وارد نشد. شکست یک دولت بلکه حتی سقوط دولتی در یک ساختار سیاسی چندان اهمیت ندارد. اساس رژیم را بر باد نمی‌دهد و حتی گاهی برای تحکیم رژیم و حفظ آن از خطر، به سقوط دولت مبادرت می‌شود. لیکن در مسأله رفراندوم انقلاب سفید آنکه روبه‌روی ما قرار دارد و طرف خطاب ما می‌باشد، شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته است. یعنی نظام شاهنشاهی است که با تمام قوا وارد صحنه شده است. بنابراین همان طوری که خود شاه هم گفته بود، عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی‌اش تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از کار نمی‌کشد، بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد.»^۱

این قدرت درک امام را مقایسه کنید با پاره‌ای از برداشت‌های جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی مدعی روشنفکری آن هم بعد از سه تا چهار سال بعد از اجرای پروژه امریکایی انقلاب سفید که چگونه به تعبیر امام اغوا و اغفال شد، و در دام وسیع گسترده یک سلسله از اعمال ظاهر فریب و گمراه کننده و استعماری گرفتار شدند^۲ و اظهار کردند که:

با آشنایی که نسبت به سابقه تبلیغات دولتی در ایران داریم نباید توقع داشت که تنها انتشار خبر اصلاحات یا تقسیم اراضی یا نابودی فئودالیت‌ها یا آزادی زنان و غیره دانشجویان را در خارج قانع کند و تبلیغات فراوان مخالف را خنثی سازد. برای خود من که رشته مطالعاتم جامعه‌شناسی است وقتی وارد ایران شدم در طول راه تا تهران وقتی چشمم به تابلوهای پیایی که شرکت‌های تعاونی روستایی را اعلام می‌کرد می‌خورد غیر عادی می‌نمود. به غالب دهات بین راه که می‌گفتند این ساختمان مدرسه است که

۱. آنچه نقل قول شد، نقل به مضمون فرمایشات امام بود. رک: صحیفه امام، همان، ص ۱۲۳، ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۳۴.

بدون کمک مالی دولت خود سپاهیان دانش و مردم ساخته‌اند برمی‌خوردم تا حد زیادی قابل تصور نبود. الان این تحولات در روحیه بسیاری از دانشجویان گرچه اطلاع دقیقی از آن ندارند تردید و تزلزلی نسبت به عقاید و تصورات سابقشان پدید آورده است... در ظرف این مدت کوتاهی که تماس دارم احساس کرده‌ام که سازمان و حکومت نه تنها از نظر تغییرات شدید و ریشه‌دار در سیستم اقتصادی و اجتماعی مصمم است بلکه می‌کوشد تا روش خود را نیز به سرعت تغییر داده و با درد و اندیشه و ریشه‌های ناراحتی تماس بگیرد و به جای تنبیه کردن و سیاست کردن با ذهن و فکرها برخورد مستقیم داشته باشد و باید برای پرکردن خلأ فراوانی که از نظر آشنایی بیست هزار دانشجوی خارج از کشور وجود دارد و این خود منشأ بسیاری از ناراحتی‌هاست و خواهد بود چاره‌ای نو و عمیق و مؤثر بیندیشید. من اعتقاد این است که حکومت ایران که با همه مشکلات و موانع می‌کوشد تا روابط اقتصادی کهن را دگرگون کند و هدف‌هایی را که همیشه نسل جوان و مردم محروم آن را طالب بودند عنوان کرده و خود را آماده برای اجرای آنها نموده باید بیشتر از هر چیز به تحصیلکرده‌ها و به خصوص دانشجویان خارج از کشور که به طور کلی جز تحقق اصلاحات عمیق هیچ بستگی و یا هدفی ندارند. [توجه کند].^۱

بحث این نیست که چرا دیگران مثل امام مبارزه نمی‌کردند و چرا تحت تأثیر پاره‌ای از اصلاحات صوری قرار می‌گرفتند و زود فریب می‌خورند، بلکه مسأله این است که نوع نگاه امام به مسائل با دیگران تفاوت داشت. آنهایی که می‌خواهند تفاوت جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را با سایر جنبش‌های اجتماعی داخل و خارج درک کنند باید استعداد شناخت این تفاوت را داشته باشند.

رویکرد مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، دین‌شناسی و سیاست‌شناسی امام از جنس رویکردهای رسمی نبود. شناخت این رویکردها برای آنهایی که تلاش می‌کنند با

۱. شریعتی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۸۱، ۸۲.

بهره‌گیری از گفتمان‌های رسمی غرب به تحلیل آنها بپردازند با همان معضلاتی روبه‌روست که دیدگاه‌های زبان‌شناختی با آنها روبه‌رو می‌باشد.

امام‌نماها را در جامعه به راه‌ها و روش‌های خاص خودش به کار می‌برد و در استفاده از آنها تحت تأثیر هیچ زبان رسمی قرار نداشت. شاید یکی از دلایل متعددی که ایالات متحده آمریکا و غرب با تمام وجوهش به ناگهان خود را در مواجهه مستقیم با تمدن ایرانی - اسلامی دید در حالی که هرگز آمادگی لازم را نداشت ناشی از همین زبان‌شناسی ویژه امام خمینی در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و علم سیاست بود. منطق فرهنگی‌ای که امام خمینی، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بعد از انقلاب در مواجهات سیاسی‌اش با آمریکا و غرب به کار گرفت و برای بسیاری از امریکاییان قابل فهم نبود و در درک رفتار ایرانیان بیش از پیش با مشکل روبه‌رو شدند ناشی از عدم درک پویایی مناسبات اسلامی در شناخت نهادهای اجتماعی و سیاسی و از همه مهم‌تر رفتارشناسی سیاسی ایرانیان بود.^۱

این همان مشکلی بود که شاه و نظام مشروطه سلطنتی و ساختار الیگارشی رژیم پهلوی نیز با ورود امام به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران با آن روبه‌رو گردید و تا آخرین روز حکومت خود نیز علی‌رغم بهره‌گیری از تواناترین مشاوران سیاسی امریکایی، اروپایی و ایرانی نتوانست به درک این پویایی زبانی و مراودات آن با ملت ایران نائل آید.

شاه به خیال خام خود تصور می‌کرد که نوع نگاه امام به مسائل سیاسی، اجتماعی و دینی شبیه نگاه سایر فقها و مراجع تقلید است که به یک سطح حداقلی دخالت دین در حوزه سیاست در حد پاره‌ای از توصیه‌های ارشادی، آن هم به دولت‌ها نه به ساختار نظام شاهنشاهی قانع گردیده و سپس در گوشه‌ای از فیضیه به دعاگویی ذات ملوکانه مشغول خواهد شد. یا تصور می‌کرد که با لولو کردن نفوذ کمونیسم برای روحانیت و انتساب جنبش‌های اجتماعی به این

۱. برای آشنایی بیشتر ر ک: ویلیام بی‌من، *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران، نشر نی،

۱۳۸۶، ص ۲۰ به بعد.

جریان مثل قدیم روحانیت را به گوشه مساجد خواهد برد و فارغ‌البال به غارت سرمایه‌های ملی خواهد پرداخت. اما سخنرانی امام در ۷ اسفند ۱۳۴۱ در خصوص شکست رفراندوم انقلاب سفید و مفتضح شدن شاه و متعاقب آن پیام ۲۲ اسفند ۱۳۴۱ امام به ملت مسلمان ایران در خصوص تجاوز نظام مشروطه سلطنتی به احکام اسلامی و حقوقی ملت ایران به شاه فهماند که امام در فهم اجتماعی و سیاسی، تفاوت‌های آشکاری با رهبران جنبش‌های قبلی دارد.

حقیقت صاف و ساده‌ای که در آرمان‌ها، اندیشه‌ها و روش‌های سیاسی، اجتماعی امام وجود داشت همین بود. ما می‌توانیم با نگاهی اولیه به قربانیان غرب‌گرایی، تقلید و تجدد و ترقی شاهانه و سلطه غربی‌ها بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایران، از چگونگی این بدبختی‌های هولناکی که دامن ملت ایران را گرفته است، آگاه شویم.

«غرب به ما یک چیزی که مفید به حال ما باشد نخواهد داد و نداده است؛ غرب هرچه به این طرف فرستاده آنها بود که برای خودش مفید بوده است، حالا مضر به حال ما باشد یا نباشد مطرح نیست. من این را مکرر گفته‌ام.»^۱

◆ انتقال الگوی آرمانی حکومت اسلامی در دوران غیبت به قلمرو زندگی

سیاسی و اجتماعی

امام در فاصله بین ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا انقلاب اسلامی صورت‌بندی کامل اصول خردگرایی اسلامی خود را در الگوی نظام ولایت فقیه با استادی کامل به قلمرو زندگی سیاسی و اجتماعی منتقل کرد، پا را فراتر نهاد و همه اشکال مبارزه و سازش را با نظام پادشاهی مورد انکار قرار داد، قصد انقلاب را در آموزه‌های خود نشان داد و حتی از دنباله آن یعنی تأسیس نظام اسلامی خبر داد که کمتر کسی از عواملان عرصه سیاست و اندیشه تا به آن روز پیرامون آن فکر کرده بودند.

۱. تبیان، دفتر بیست و ششم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷.

امام دریافته بود که انبوهی از افراد لجام گسیخته مدعی مبارزه با رژیم پادشاهی فقط می‌توانند نوعی پیکره سیاسی یکسره اشتراکی با این نظام تشکیل دهند اما از عهده رام کردن استعمار و استبداد در ایران بر نخواهند آمد زیرا نه تنها این افراد بر اراده خودشان حاکم نیستند بلکه توجیه‌گر هر اراده حاکمانه‌ای خواهند بود که بعدها در پس این سازش به وجود خواهد آمد. تجربه تاریخی پس از پیدایش زمزمه اصلاحات و تجدد و ترقی تا به آن روز این حقیقت را برملا می‌کرد که این جریان‌ها همیشه توجیه کننده آن اراده حکومتی لجام گسیخته بوده‌اند. حکومتی که به قضاوت و مشارکت هیچ مرجع بالاتری در موارد تعارض بیان خود و شهروندانش تن نمی‌داد مگر به دستور بیگانگان.

این استدلال دقیقاً شبیه استدلالی است که میرزا ملکم‌خان و سایر غرب‌گرایان نسل‌های بعدی بر اساس غرب‌گرایی لجام گسیخته برای توجیه انعقاد قراردادهای استعماری، حضور بیگانگان در ساختار تصمیم‌گیری و فروش منافع ملی به دشمنان ملت ایران به کار می‌بردند. حتی شیوه پیشنهادی غرب‌گرایان دوره رضاخانی برای تأسیس دولت مطلقه مدرن همان شیوه‌ای بود که میرزا ملکم‌خان مسلم می‌انگاشت و به تقلید از

امام حتی در دورترین افق تصورات خویش می‌دید که وقتی خردگرایی اسلامی شعله‌ور شود عقلانیت، شخصیت عاطفی، تعلقات اجتماعی و آرمان‌های سیاسی جهان را دگرگون خواهد ساخت و این همان چیزی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

توماس هابز، فیلسوف سیاسی اقتدارگرای انگلیسی، تصور می‌کرد که اگر همه اراده‌های فردی بلاعوض و ممهور به پیمان اجتماعی یا قانون به حکمران پیشکش شود امور تجدد و ترقی بسامان خواهد شد و این چه خیال ساده‌لوحانه و خامی بود.

این منطق پس از نهضت ۱۵ خرداد هنوز در ایران روی کاغذ بود. اگر چه به ظاهر پاره‌ای از

جریان‌های سیاسی نتایج استبدادی موضع خویش را در مقابل جنبش ۱۵ خرداد به شدت انکار می‌کردند و غالب مبارزان تکنوکرات سوسیالیست، ناسیونالیست و لیبرال‌منش به ظاهر با نتیجه‌گیری‌های سلطنت‌طلبان مخالف بودند. و همچنان مردم را با اطمینان خاطر چشم به راه آینده‌ای واهی باقی می‌گذاشتند ولی امام می‌دانست تا این منطق منورالفکری به تعلیق در نیاید هیچ‌گونه انقلابی در ایران رخ نخواهد داد.

بنابراین نخستین زمره‌های انقلاب آزادیخواهی و عدالت‌طلبی در ایران در دل مذهب زاینده شد نه در دل گرایش‌هایی که داعیه انقلابی‌گرایی داشتند و کسی که با تعلیماتش در این انقلاب پیروز شد امام خمینی بود نه روشنفکران مدعی رهبری جنبش‌های اجتماعی.

۱۵ خرداد از این جهت زمینه‌های تبلور یک آرمان تاریخی برای ملت ایران بود. امام بر خلاف خردگرایان بزرگ عصر روشنفکری اروپا که نمی‌دانستند افکار آنها چه دگرگونی عظیمی ایجاد خواهد کرد، می‌دانست که روح انقلاب اسلامی داخل تعالیم فیلسوفان سیاسی جدید خواهد شد و جهان را با استدلال‌های خود به آتش خواهند کشید. امام حتی در دورترین افق تصورات خویش می‌دید که وقتی خردگرایی اسلامی شعله‌ور شود عقلانیت، شخصیت عاطفی، تعلقات اجتماعی و آرمان‌های سیاسی جهان را دگرگون خواهد ساخت و این همان چیزی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

ایرانی از سیطره سه دیو سیاه رها گردید و دانست که در مقام یک انسان مسلمان دارای حق انتخاب است.

این سه دیو که نزدیک به دویست سال روح و ذهن ایرانی را در بند خود داشت دیو استبداد، دیو تقلید و دیو غرب‌گرایی بود. این خودآگاهی باعث آن نهضت فکری و اجتماعی‌ای شد که امروزه به انقلاب اسلامی معروف است.

از میان آثار این شکوفندگی بزرگ و باورها باید به دنبال رشته‌ای باشیم که این جسارت را در دل ملت ایران بارور کرد. این جسارت زاینده جنبش ۱۵ خرداد است.

۱۵ خرداد با پویایی و تحرکی که از خود نشان داد عوام‌فریبی، دین‌ستیزی، فرهنگ‌گریزی و

شقاوت پنهانکارانه نظام مشروطه سلطنتی را عیان کرد و استعداد نهفته در دل اعتقادات مذهبی و مرجعیت دینی را به منصفه ظهور رسانید.

امام با سخنرانی بنیان‌شکن خود بعد از واقعه ۱۵ خرداد، تمام ارکان نظام شاهنشاهی را از جهت عقلی، شرعی و تاریخی به چالش کشید:

شما مظاهر تمدن را وقتی که در ایران می‌آید چنان از صورت تمدن طبیعی خارج می‌کنید که چیز حلال را مبدل به حرام می‌کنید.^۱

و این رمز و راز داستان تجدد و ترقی در ایران بود. ایران هنوز از اثر ضربه‌های این زباده‌روی‌هایی که دویست سال مملکت ما را از رسیدن به دگرگونی عقب نگه داشت گنج است اما کوردلان می‌خواهند ما را مجدداً به عقب برگردانند و و راه خود را به سوی آرمان‌های غرب‌گرایان عصر مشروطه که تمام آرزوهای آنها در رسیدن به صورت تمدن غربی خلاصه می‌شد پیدا کند. اما چون این آرمان‌ها یکبار زیر وزن نتایج منطقی خود فرو ریخت و بار دیگر با ضربات بنیان‌شکن امام خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ از هم گسسته شد اکنون به دنبال روزنه‌هایی است که به جایگاه پیشین خود باز گردد.

این شالوده‌شکنی، از جامعه‌شناسی دینی نوینی به دست آمد که امام در ۱۵ خرداد پایه‌ریزی کرد.

در این جامعه‌شناسی امام چند چیز را به اثبات رسانید:

۱. نابودی مطلق نظام شاهنشاهی یگانه راه انجام هر گونه اصلاح اجتماعی در ایران است.
۲. هیچ چیزی کمتر از این نه مورد نیاز است و نه باید در نظر گرفته شود زیرا هر برنامه‌ای برای ایران تا قبل از سقوط نظام شاهنشاهی و فرهنگ آن کاری غیر علمی است.
۳. برای به دست گرفتن زمام قدرت به شیوه انقلابی استفاده از هر ابزاری جایز نیست و باید پایبند اصول و آرمان‌های اسلامی در شیوه مبارزه بود. زیرا:

۱. صحیفه امام، همان، ص ۲۹۹.

الف) انقلاب برخلاف تصور غرب‌گرایان و ماتریالیست‌ها، از لحاظ تاریخی بیرون از کنترل انسان‌ها نیست.

ب) اخلاق، حقیقت، عدالت و امثال اینها صرفاً پدیده‌هایی متفرع از منافع طبقاتی نیستند و معنای علمی آنها پیشبرد آن دسته از منافع طبقاتی نیستند که در گفتمان رسمی علم سیاست و علم اجتماعی در غرب وجود دارد.

آموزه‌های امام خمینی هیچ شباهتی به آموزه‌های سوسیالیسم و کمونیسم ندارد که آمده بود ناکجاآبادی را به علم مبدل کند. قدرت قاطع امام از آرمان‌هایی سرچشمه می‌گرفت که در متن تاریخ جاری بود نه از رویاهایی که از ناکجاآبادی سرچشمه می‌گرفت که بنا بود میدان را در برابر آن خالی کنند و در نهایت یک دیکتاتوری دیگری به نام دیکتاتوری طبقه کارگر به نظام‌های دیکتاتور اضافه نمایند.

۱۵ خرداد با پویایی و تحرکی که از خود نشان داد عوام‌فریبی، دین‌ستیزی، فرهنگ‌گریزی و شقاوت پنهانکارانه نظام مشروطه سلطنتی را عیان کرد و استعداد نهفته در دل اعتقادات مذهبی و مرجعیت دینی را به منصفه ظهور رسانید.

منورالفرکان عصر قاجاری و پهلوی حکومت وحشت نظام مشروطه سلطنتی را بر مبنای آرزوهای دیکتاتوری منور توجیه می‌کردند اما امام هیچ‌گاه چنین توجیهی را قبول نداشت. این که گفته شود تنها هدف تجدد و ترقی باید رسیدن به تکنیک غربی باشد همان واژگونی اخلاقی بود که دویست سال فقط به عنوان نیروی پنهان ددمنشی‌های غرب‌گرایان و نظام سلطنتی به کار گرفته می‌شد.

امام در قیام ۱۵ خرداد نشان داد که جامعه ایرانی به این حقیقت نزدیک می‌شد که باید به چیزی فراسوی نظام شاهنشاهی و غرب‌گرایی‌های مدرنیسم بیندیشد. این آرمان در انقلاب

اسلامی به واقعیت تبدیل شد.

کاری را که امام خمینی در ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز کرد امروز ما را به فراسوی مدرنیته و نظام‌های استبدادی وابسته به آن رسانده است. اگر چه ممکن است هنوز نقطه‌ای که به آن رسیده‌ایم مشابه نقطه‌ای باشد که قبلاً در آن بودیم اما چه کسی می‌تواند امکانات خلاقیتی را که به برکت اندیشه‌ها و آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران به دست آمد نادیده انگارد.

ما نباید از چنین ظرفیتی که در ایران به وجود آمد غافل شویم و شرایط را به گونه‌ای فراهم سازیم که دوباره به همان پوچ‌انگاری دوران نظام مشروطه سلطنتی بازگردیم. آیا نباید از فجایع سال‌های گذشته پند بگیریم و نوعی مشارکت مدنی و مردم‌سالاری دینی ایجاد کنیم که اصل وحدت دهنده در آن تصمیم به پایبندی به اصول‌گرایی مستمر و بازسازی اصلاحی کاستی‌های جامعه نوپای جمهوری اسلامی باشد.

بی‌تردید افراط و تندروری و کج‌تابی‌های فکری و عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و آموزه‌های ۱۵ خرداد هر لحظه‌ای که بخواهیم اصول آن را به تعلیق درآوریم دوباره ما را گرفتار فاجعه خواهد کرد.

بنابراین فهم بسیاری از جنبه‌های عملی افراطی‌گری مانند تکیه بر تشکیلات فردی و گروه‌گرایی و بازگشت به غرب‌گرایی و غرب‌باوری و سنجش همه دگرگونی‌ها با معیار رسمی فلسفه سیاسی و اجتماعی غرب و امثال اینها تابع پایبندی ما به اصول‌گرایی فعالانه نسبت به آرمان‌های انقلاب اسلامی است. آرمان‌هایی که در ۱۵ خرداد متبلور شد و در کمتر از ۱۵ سال به بار نشست.

همان‌طوری که امام فرموده بودند ۱۵ خرداد را نباید ملت ایران از یاد ببرد، این ۱۵ خرداد باید زنده بماند.

چرا باید ۱۵ خرداد را زنده نگه داریم؟

آیا به این اعتبار است که سرآغاز انقلاب اسلامی است؟

آیا به این اعتبار است که جنایاتی که رژیم پهلوی در ۱۵ خرداد مرتکب شد به تعبیر امام نظیرش در تاریخ اتفاق نیفتاده است؟

آیا به این اعتبار باید ۱۵ خرداد را زنده نگه داشت که خاطره غم‌انگیز و حماسه‌آفرین این روز تاریخی تجدید می‌شود؟

آیا به این اعتبار است که دست ناپاک استعمار در این روز از آستین شاه و نظام شاهنشاهی بیرون آمد؟

همه آنچه گفته شد به نوعی درست است ولی زنده نگه داشتن ۱۵ خرداد دلایل دیگری نیز دارد. حقیقت این است که در طول سه دهه گذشته ۱۵ خرداد مورد بی‌مهری دانش‌پژوهان این مرز و بوم قرار گرفته است. با وجودی که اتفاقات نه چندان مهمی در طول این مدت در رأس طرح‌های پژوهشی بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی، مطبوعات و رسانه‌ها بود اما ۱۵

خرداد و آرمان‌های ۱۵ خرداد به دست فراموشی سپرده شد و تنها و بی‌کس رها گردید. در حالی که بسیاری از رخدادهای بی‌بنیاد یا کم‌مایه از سر بی‌مهری ما نسبت به رخداد عظیم ۱۵ خرداد با سنت معمول تدریس و پژوهش در مراکز علمی هماهنگ شدند. اما ۱۵ خرداد هنوز امید چندانی به برخورداری از همدلی دانش‌پژوهان ندارد.

کسانی که بیرون از حوزه انقلاب اسلامی به این رخداد نگاه می‌کنند و آن را تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در علم سیاست مورد تجزیه و تحلیل قرار



حقیقت این است که در طول سه دهه گذشته ۱۵ خرداد مورد بی‌مهری دانش‌پژوهان این مرز و بوم قرار گرفته است. با وجودی که اتفاقات نه چندان مهمی در طول این مدت در رأس طرح‌های پژوهشی بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی، مطبوعات و رسانه‌ها بود اما ۱۵ خرداد و آرمان‌های ۱۵ خرداد به دست فراموشی سپرده شد.

می‌دهند تلاش می‌کنند که این جنبش بزرگ اجتماعی را از واقعیت‌های یک جنبش، بسیار دور بدانند و به دنبال القای این باور هستند که سنت تحلیل جنبش‌های اجتماعی نسبت به رهیافت‌های جنبش ۱۵ خرداد نابردبار می‌باشد و آن را در حد شورش آن هم «شورش کور» و بی‌برنامه تحلیل می‌کنند.

به عبارت دیگر اثرگذاری و پیشینه تاریخی این جنبش بزرگ را به مثابه یک رخداد عادی در کنار سایر رخداد‌های اجتماعی قرار می‌دهند در حالی که جنبش ۱۵ خرداد تأثیرات بنیادینی بر سیر تطور تحولات سیاسی و اجتماعی و در رأس آن نظریه‌های سیاسی دینی تاریخ یکصد ساله اخیر ایران داشت. آثار بنیادین این تحولات را می‌توان دست‌مایه‌های پژوهش مراکز علمی در پنج محور اساسی زیر قرار داد:

۱. جنبش ۱۵ خرداد پایان مرجعیت سیاسی غرب‌گرایان در دگرگونی‌های اجتماعی ایران در دوران معاصر بود.
 ۲. جنبش ۱۵ خرداد نیروهای فکری و اجتماعی ایران را از سیطره تفسیرهای کلیشه‌ای غرب آزاد ساخت.
 ۳. جنبش ۱۵ خرداد مذهب را از سیطره تفسیرهای سلطنتی خارج کرد و در رأس جنبش عدالت‌خواهی، عقل‌گرایی، آزادیخواهی و معنویت‌گرایی ایران قرار داد.
 ۴. جنبش ۱۵ خرداد بی‌تردید پایان دوره مشروطه‌خواهی و دگرگونی‌های لیبرالیستی و سکولاریستی در ایران بود.
و بالاخره؛
 ۵. جنبش ۱۵ خرداد کارآمدی گفتمان‌های دینی را در ایجاد جنبش‌های اجتماعی به اثبات رسانید و زبان جدیدی در حوزه علم سیاست، نظریه‌های سیاسی، فلسفه سیاست و فلسفه سیاسی ابداع کرد.
- جنبش ۱۵ خرداد به جای آنکه وسیله استقرار مجدد مفاهیم کهنه نظم سلطانی در تاریخ تحولات دوران معاصر باشد، به صورت هجوم سریعی در سراسر جبهه‌های دینی، سیاسی،

فرهنگی و اجتماعی درآمد و ارکان نظام پوسیده و از هم گسیخته نظام سلطانی را در کمتر از ۱۵ سال در میان تندآب‌های بی‌پایان آغاز یک دوره علمی و تاریخی جدید منحل ساخت. این تصویر خاص جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی است که باید در باورهای نسل جدید ایران شکل بگیرد. اگر چه مشخص کردن ویژگی‌های نوزایی این دوره جدید کار آسانی نیست و شبیه سیر در سرزمین‌های ناشناس به منظور آشنایی و کشف وضع آنهاست اما ویژگی عقلانی این دوره را باید با تمام وجود آن گونه که هست درک کرد.

باید در این مسأله عمیق شد که چگونه امام خمینی از تبدیل دستگاه‌های قدیم و تقویت آنها با عناصر جدید، بدون از دست دادن عقاید، فرهنگ‌ها، باورها و اعتقادات ریشه‌دار تاریخی ملت ایران منظره فکری، فلسفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را عوض کرد و در نتیجه ستاره‌های جدیدی در آسمان این مرز و بوم درخشید.

بنابراین آنچه برای ما در بازشناسی این دوره اهمیت دارد دستیابی به یک فلسفه منظم نیست بلکه یک امعان انتقادی و اندیشه زاینده است که در شخصیت نیرومندی جمع آمد و جهان جدیدی آفرید.